



وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾

۳۰} هنگامی را متوجه باش که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من قرار دهنده خلیفه‌ای در زمینم. گفتند: آیا چنین کسی را در آن قرار می‌دهی که پیوسته فساد نماید و بی پروا خون‌ها ریزد؟ و ما همی با حمد تو تسبیح و برای تو تقدیس می‌نماییم. گفت: من آنچه می‌دانم شما نمی‌دانید.

۳۱} و به آدم همه اسماء را تعلیم کرد؛ آن‌گاه آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت. پس گفت: مرا به اسم‌های اینان آگاه سازید، اگر شما راست گویانید.

۳۲} گفتند: خداوندا، تو بس منزهی. ما را جز آنچه تو به ما تعلیم داده‌ای به چیزی آگاهی نیست، همانا تویی خداوند بس دانای حکیم.

### شرح لغات

اذ حرف زمانی برای گذشته و به تقدیر اذکر: یادآر.

ملائکه، جمع ملک، مخفف ملائک، از «الوکه» به معنای رسالت - پیامبری - یا مفرد آن «ملاک» از «ملک»، به معنای متصرف و مالک.

خلیفه، از خلف. کسی که جای دیگری بنشیند و قائم مقام او باشد و کار او را سامان بخشد. «تاء» برای مبالغه است.

سَفَك: خون ناروا ریختن.

تَسْبِيح، از سَبَحَ: شناوری کرد و پیش رفت، خداوند را منزّه دانستن و از هر آلودگی پاک داشتن.

تقدیس: پاک و برتر داشتن.



آدم، اسم نوعی و شخصی و لغتی غیر عربی است، شاید هم از معنای فعل گرفته شده است [ :أءَدَمَ ] یعنی گندمگون گردید؛ اصداد و متخاصمین را با هم وفق داد.  
عرض : نمایاند و در معرض [ نظر ] گذارد.

انباء : خبر بی سابقه دادن و آگاهاندن.

سُبْحان، مصدر است که اغلب مضاف واقع می شود و منصوب به فعل محذوف است، در مقام اعتراف به تقصیر و گناه و طلب توبه گفته می شود.

العلیم، بر وزن فعیل، دلالت بر صفت ملازم با ذات و علم به جزئیات دارد.

به همان اندازه که خلقت و ترکیب معنوی و قوای نفسانی آدمی مرموز و اسرار آمیز است، چنان که گاهی آدمی از خود می پرسد: من چه هستم و چگونه آفریده شده ام؟ این شهوات، این غرایز، این هواها و بلند پروازی ها، این خواست ها، این غوغاهای درونی، این عقل و اختیار، این محبت ها و کراهت ها برای چه است؟ «از کجا آمده ام و آمدنم بهر چه بود؟»؛ در این آیات هم، که درباره خلقت و مقام آدمی و اسرار هبوط و صعود است، مانند این سؤالات در پیش است: گفتگوی خداوند با فرشتگان درباره خلافت، جعل خلیفه در زمین، چگونگی فرشتگان، اعتراض و تسبیح و تقدیس آنان، تعلیم اسماء و انباء از آن، عرضه داشتن به فرشتگان، سر برتری آدم؛ سجده ملائکه و سرپیچی ابلیس، چگونگی وجود آنان، سکونت آدم در بهشت و حقیقت آن و هبوط و راه صعود آدم، همه این ها جای استفهام دارد و از اسرار قرآنی است. در این آیات تمثیل و بیان شگفت انگیزی است از سرّ وجود آدمی و قوایی که از آن ترکیب یافته و تحولاتی که برایش پیش آمده و غایتی که از خلقت این موجود منظور بوده است!

اگر صفحه ذهن مسلمانان از تأویلات مبهم و احادیث اسرائیلیات و نقلیات از کتب هندوها پاک شود، راه تفکر صحیح در این گونه آیات باز می گردد و پاسخ این



سؤالات با تأیید آیات و روایات صحیح اسلامی داده می‌شود؛ «اذ» در آغاز بعضی از آیات برای تذکر به اهمیت و توجه به مطلب است که در اینجا داستان چگونگی پیدایش، جعل خلیفه و سر آن است. اگر متضمن معنای شرط باشد، جواب شرط مورد نظر است [اذ قال ربك]. فاعل «قال» «ربك» است نه «الرب» یا «الله»، برای توجه به این که اراده ربوبی پروردگار تو - که نمونه کامل ربوبیت پروردگاری - همین است که عالم را به چنان مرتبه‌ای از کمال برساند و چنان تحولی پدید آرد تا چنین خلیفه‌ای در آن ظاهر شود! جمله اسمیه «أنی جاعل» دلالت بر تحقق و ثبات دارد. جعل - که گرداندن از وضعی به وضع دیگر است - و عنوان خلیفه، تحول و تکامل را می‌رساند که شاید تحول و جهش نوعی باشد و نظر به آغاز و چگونگی خلقت آدم نیست، بلکه صریح آیه «و علم آدم الأسماء...» این است که آدم بوده و با تعلیم اسماء به مقام خلافت رسیده است.

درباره چگونگی پیدایش نوع آدم در زمین دو نظر است: یکی نظرهای فلسفی قدیم و ظواهر دینی که از این نظر انواع و اصول خلقت بدون سابقه پدید آمده است. نظر استقرائی دیگر که از فروع فلسفه نشوء و ارتقا و تکامل است، پیدایش انواع را از دانی تا عالی به هم پیوسته می‌شمارد و هر نوع پایین را باگذشت زمان و تأثیر محیط، منشأ نوع بالاتر می‌داند، ولی با بررسی‌های علمی و طبقات الارضی، فواصل میان انواع هنوز به دست نیامده و جزئیات این نظریه از جهت تجربه، و کلیات آن از جهت ادله فلسفی، چنان که باید اثبات نشده است. این دو نظریه درباره چگونگی پیدایش انواع، در مقابل هم قرار گرفته که با فرض دیگری می‌توان میان این دو را جمع کرد: که در فواصل تکامل تدریجی، جهش‌ها و تکامل‌های ناگهانی پیش آمده باشد. بنابراین هم نظریه تکامل که قرائن بسیاری دارد درست می‌آید و هم محققین از زحمت جستجوی بیهوده حلقه‌های وسط، راحت می‌شوند، زیرا



فاصله میان پدیده‌ها و انواع نه چندان است که با فرضیه یا نظریه و کشف بعضی از استخوان‌ها بتوان آن را پر کرد، مانند: فاصله میان اتم و مولکول آن با سلول، سلول نباتی با حیوانی، حیوان راقی با آدمی.

به هر حال، نسبت دادن خداوند چنین مجعولی را به خود (آئی) و قید «فی الأرض» و تقدم این جمله بر «خلیفه»، توجه مخصوص مبدأ حیات را به زمین و آماده ساختن آن برای چنین تحوّل و جهش را می‌رساند و «للملائکة» با «لام» دلالت بر این دارد که خلقت این موجود، نتیجه و مکمل کار فرشتگان است و بیرون از حدود عمل آن‌ها می‌باشد. برای هیچ صاحب نظری شک و تردید نیست که جهان تحت تأثیر قوا و مبادی اثری است که آن را به صورت‌ها و شکل‌های گوناگون درمی‌آورند و تنظیم و تکمیلش می‌کنند. تنها اختلاف در چگونگی و انواع آن است: آیا این آثار و اعمال دقیق منظم و حکیمانه‌ای که فی المثل در بدن موجودات مشهود است، می‌تواند هر یک مبدأ و مؤثر مخصوص و نزدیکی نداشته باشد؟ تنها خاصیت ماده اول بسیط - که در حقیقت جز حرکت و نیرو نیست<sup>۱</sup> - می‌تواند منشأ این آثار باشد؟ همین غذای گیاه و حیوان که به صورت‌های گوناگون درمی‌آید و در هر مرحله ترکیب خاصی در آن صورت می‌گیرد و مانند هر عضوی می‌گردد و به آن می‌پیوندد و بر خلاف جاذبه عمومی بدون مقاومت تا شاخه‌های بلند می‌رود، آیا می‌توان گفت که این‌ها اثر و خاصیت طبیعی و ساده ماده است؟ با آنکه ماده در زیر نفوذ این قوا، چنان نرم و صورت پذیر و پنهان است که جز با دقت و استدلال

۱. به نظر ماتریالیست‌ها منشأ آفرینش جهان ماده اول بسیط بوده است. (مؤلف)؛ بسیط سه قسم است: (۱) بسیط حقیقی که به هیچ وجه جزئی ندارد، مانند باری تعالی. (۲) بسیط عرفی، چیزی که از اجسام مختلف الطبیع نیست. مانند افلاک و طبایع. (۳) بسیط اضافی، چیزی که اجزایش نسبت به دیگری کمتر باشد. در تقسیمی دیگر، بسیط به «روحانی» (مانند عقول و نفوس مجرد) و «جسمانی» (مانند عناصر) تقسیم شده است. (تعریفات جرجانی).



مشاهده نمی‌شود. آنچه محسوس است همان قوا و آثار آنهاست که باطن و ظاهر هر زنده‌ای را فرا گرفته است. مادهٔ اول جهان مانند تختهٔ سیاه یا صفحهٔ سفید است که همهٔ آن را نقش و نگار و خط و رسم دست‌های نگارنده و نویسنده پر کرده و جای خالی باقی نگذاشته است! آیا این قوای فعّاله به کار و آثار خود علم دارند و دارای عقل و شعورند؟ علم، عقل و شعور هیچیک در آدمی نه محسوس است و نه محل و مرکز آن را می‌توان تعیین کرد. آنچه درک می‌شود ظهور آثار علم در گفتار و کردار مشهود است. پس هرچه کار و گفتار منظم‌تر باشد، نشانهٔ علم و شعور بیشتر مبدأ آن است، چون میزان ادراک و عقل این است. ما که این همه نظم و حکمت را در آثار این قوا می‌نگریم، که خود از درک همهٔ آن ناتوانیم، چگونه آن‌ها را فاقد علم و شعور بدانیم؟! تنها امتیاز عقل و علم آدمی با آن‌ها، همان تکامل بی حدّ شعور و علم در آدمیان و توقف در آنهاست. آن‌ها نمی‌توانند آثار اعمال خود را دریابند - علم به علم ندارند.<sup>۱</sup> و چون به حسب میزان علمی بسیط‌اند، هر نوعی مبدأ یک نوع آثار است. چون عقول و علوم آنان از خودشان نیست، پس باید از مافوق الهام بگیرند و [بدین ترتیب] دارای مراتب و درجات مختلف‌اند. پس، این قوا و مبادی را نمی‌توان مانند قوای طبیعی و جسمی دانست، مانند الکتریسیته و جاذبه و خواص اجسام. این گونه قوای مادی، تنوع و انتظامی ندارند و با عقل و علم باید منظم گردد، چون این قوای ناظم، برتر از قوای مادی است، نام قوهٔ مادی نمی‌توان بر آن‌ها گذارد. این‌ها به حسب اصطلاح دینی، چون مدبّر و متصرّف در ماده و قوای مادی‌اند، «ملائکه» نامیده شده‌اند. بررسی‌های علمی و عقلی دربارهٔ وجود ملائکه

۱. یعنی فرشتگان به گونه‌ای ساخته شده‌اند که وظیفهٔ خود را به امر پروردگار انجام می‌دهند لیکن نه نتیجهٔ آن را می‌دانند، و نه هدف از انجام عملی که بر عهده دارند. انسان با آموختن اسماء از سوی پروردگار هم آگاه و مختار به عملی است که انجام می‌دهد، هم می‌تواند نتیجهٔ آن را بداند یعنی به اسماء که آموخته است علم دارد.



تا همین جا متوقف می‌شود. برای تأیید آنچه گفته شد و شناسایی مقامات، درجات و حدود فرشتگان راهی جز راهنمایی قرآن و اشارات پیشروان این راه نیست. (پس از قرآن، مستندتر و مفصل‌تر از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ملائکه نیست، به خصوص در خطبه اشباح)<sup>۱</sup> تا از آیات چه بفهمیم؟

«قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا» گفتگوی خداوند با فرشتگان، یا با زمین و آسمان و همه موجودات، چنان که در این آیه آمده: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾<sup>۲</sup>. چون گفتگوی [خداوند با آن‌ها مانند گفتگوی] ما به وسیله هوا، صوت، زبان و دیگر آلات عضوی نیست، حقیقت قول، اظهار مطالب و نیات و فهماندن آن‌هاست، در صورت ترکیبات صوتی یا رسم و نقش یا اشاره چشم، روی و انگشت. نشان دادن و سپردن ابزار و آلات عمل به دست عامل، نیز قول و دستور است، چون عامل، ابزار را از دستور دهنده گرفت و آن را به کار برد - بدون گفتگوی زبانی - گویند او دستور داد و گفت چنین کن، او هم گفت انجام میدهم. آنچه از عقل بسیط و ذهن به صورت تعقل و تخیل درمی‌آید، نیز گفتگوی باطنی است: چنان که می‌گویند با خود یا پیش خود گفتگویی داشتم. پس از آن، گاهی به صورت تصمیم و اراده در اعضا و جوارح، عمل ظاهر می‌شود و در عالم خارج به صورت صوت یا نوشته یا شکل‌های مادی درمی‌آید، چنان که گویی این نوشته سخن آن دانشمند و این ساختمان دستور آن وزیر یا آن معمار است. پس این‌ها همه مراتب و صورت‌های گفتار است. گاهی ذهن صورت ساز نمونه صورتی را، برای ایجاد، به قوای اراده و عمل می‌دهد، ولی از جهت موانع و مزاحمت، اراده در مرحله تصمیم

۱. نهج البلاغه به تصحیح صبحی الصالح، خطبه ۹۱ و شماره ۹۰ در برخی دیگر از نسخ نهج البلاغه.

۲. «پس به آن (آسمان) و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیاید! آن دو گفتند: فرمان‌پذیر آمدیم». فصلت (۴۱).



یا عمل متوقف می‌گردد. عقل فعال اعلام صورت می‌کند، قوای عمل، با توقف و به زبان حال (نه سرپیچی و تمرد) اظهار وجود مانع می‌کنند تا شاید مانع درونی از میان برود و فرمان و اراده تحقق یابد.

گفتگوی خداوند را با ملائکه باید این گونه دانست. عالم بزرگ چون ذهن است برای ظهور صورت‌ها از مبدأ فیض. گویا قوا و مبادی طبیعی (ملائکه) پیکره جسمانی آدم را که آخرین صورت کامل انواع است، آماده کردند. افاضه صورت نوعیه کامل «عقل آزاد» و «اختیار» از عقل محیط و فعال عالم، از حد وجود و عمل ملائکه ارضی بیرون و تنها مربوط و متناسب به آن مبدأ اعلاست.<sup>۱</sup>

«إِنِّي جَاعِلٌ... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». ظهور این حقیقت و پیوند آن با پیکره نوعی که از شهوات، غرائز و غضب ترکیب یافته، ملائکه را متوقف، متحیر و متعجب می‌نماید: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ...»!

«من» [یعنی کسی را که] دلالت بر توجه آنان به سوی عقل و اختیار دارد که به حیرتشان افکند، وگرنه چون هنوز حقیقت آدمی بر آن‌ها ظاهر نگشته و مبهم بود، باید با «ما» [یعنی چیزی را که] گفته شود؛ که این سرشت از شهوات و غضب، با سلاح تدبیر و اختیار، چون در عالم سر برآورد و این قوا با نیروی بی حد عقل بکار افتد، به هیچ حدی نمی‌ایستد و با بکار بردن هواها و شهوات همه چیز حتی وجود

۱. پیش از این توضیح داده شد که فرشتگان دارای علم محدود و متوقف شده‌ای در همان حد و اندازه هستند که بتوانند فرمان پروردگار را انجام دهند، لذا منظور مؤلف این است که ملائکه به فرمان پروردگار پیکره جسمانی و مادی آدم را که از میان انواع موجودات جاندار کامل‌ترین آن‌هاست، فقط آماده کردند. دمیدن روح در آن پیکره و دادن عقل، آزادی و اختیار به او از اندازه و ظرفیت وجودی ملائکه زمینی - که کار آماده‌سازی پیکره جسمانی آدم بر روی همین زمین به عهده آن‌ها بوده است - بیرون و از عقل مطلق و آفریننده و فعال جهان آفرینش سرچشمه گرفته است، و لذا پروردگار فعل جعل و نفخه را به شکل ضمیر متکلم وحده به خود نسبت داده است.



خود را تباه می‌سازد: «یفسد فیها»، چون شعله خشمش زبانه کشد، بی پروا خون می‌ریزد: «یسفک الدماء»، نه چون دیگر انواع و درندگان که در حد تأمین زندگی، تباهی و خونریزی دارند.

«نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ». «تسبیح» از «سباحه» (شناوری) است. شناور در دریا چشم به ساحل و امید به نیروی خود دارد. با این توجّه و امید، خود را در برابر امواج و قدرت دریا نمی‌بازد و دست و پایش محکم به کار می‌افتد؛ همین که از خود ناامید شد و در برابر قدرت دریا خود را باخت، دست و پایش سست و تسلیم امواج می‌گردد. پس، تسبیح از امید و اندیشه تا حرکت و عمل است. در اصطلاح، پاک دانستن خداوند است از بدی و بدخواهی. این شعور همراه توجّه به نعمت‌ها و الطاف خداوند یا به سبب این توجّه است؛<sup>۱</sup> شناختن مقام حمد و ستودن خداوند، شناسایی پاکی اراده او از هر بدی است؛ چون مبدأ خیر است، جز خیر نمی‌خواهد. پس، هر شرّ و بدی از ما و آلودگی و بداندیشی و کوتاهی ماست. با کوشش و حرکت به سوی او که کمال و خیر مطلق است، از آلودگی، ضعف و جهل خود را می‌رهانیم. این حقیقتِ «نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» است که «باء» [در «بحمدک»] یا به معنای مَع است یا بَاء سَبَبِیّه است: تسبیح می‌نماییم به سبب یا با حمد تو. و کلمه «سُبْحَانَ اللَّهِ» اظهار این ادراک و حرکت به زبان است.

با دقت در این بیان، هستی و کار فرشتگان و حد آن‌ها معلوم می‌شود: ارتباطشان با مقام بالا، گرفتن خیر و امداد است؛ و با عالم زیرین، کارشان تنزیه و تکمیل آلودگان به ماده تاریک و مرده و پیش بردن آن‌هاست به سوی نور و حیات و کمال و

۱. چنان که مؤلف در آخر این قطعه گفته‌اند؛ اگر «باء» بحمدک به معنای «مع» باشد، «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» یعنی ما با توجّه به نعمت‌ها و الطافت تو را از هر بدی و بدخواهی پاک می‌دانیم؛ و اگر به معنای «سبب» باشد یعنی ما به سبب توجّه به نعمت‌ها و لطف‌هایت تو را از هر بدی و بدخواهی پاک می‌دانیم.





هرچه بیشتر فرا آوردن و از میان برداشتن نقص و آماده کردن و برتر گرداندن هر مستعدی را به مقام قدس اوست.

«و نُقَدِّسُ لَكَ» از لام «لك» معلوم می شود که تقدیس ذات الهی منظور نیست، بلکه تقدیس برای ذات و به سوی آن است؛ پس گفته فرشتگان برای خودستایی و اعلام برتری نیست. این بیان و اظهار حقیقتی است با لحن تأثر و ناتوانی که سر این کار چیست؟ ما [فرشتگان] که با کوشش پیوسته و راهنمایی و امداد تو، پروردگار! جهان را رو به صلاح، کمال و سامان پیش می بریم و هر چه بیشتر چشم انداز اراده پاک تو را برتر می شناسیم! اینکه می خواهی از این عالم سر بلند کنی، با قدرت و اختیار و تدبیری که به او داده ای، مشیت تو را آلوده و کار ما را نابسامان و رشته های ما را و می تابدی! تحیر و توقف فرشتگان برای این بود که مقصود از خلقت را همان کار خود که تسبیح و تقدیس است، می پنداشتند و از بیرون محیط محدود علم و عمل و نتیجه کار خود آگاه نبودند؛ باید فرشتگان از حیرت برهند و در کار خود پیش روند و بدانند که مقصود، محدود به کار آنان نیست و مطلوب دیگری در کار است که تاریخ نشان ندهد به سر آن آگاه نشوند: «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ...».

«و عِلْمَ آدَمَ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا» این پاسخ تفصیلی و قانع کننده به فرشتگان و شرح «مَا لَا تَعْلَمُونَ» و سر خلافت (کدخدایی) انسان است: مقصود از «اسماء» تنها لغات و نامها نیست؛ زیرا تنها فرا گرفتن لغات موجب برتری آدمی نمی شود و وضع نامها و لغات، تدریجی و متنوع است. پس تعلیم همه آن، به یک فرد نمونه کامل یا افراد نوعی ممکن نیست. دیگر آنکه تعلیم لغات و الفاظ باید با لفظ و لغت دیگر باشد و این موجب تسلسل غیر متناهی می گردد. و تعلیم خداوند با حروف و لغات درست نیست؛ پس باید مقصود، معنای عام و حقیقی اسم باشد که نشان و عنوان مسمی است. هر چه موجودی را نشان دهد و آن را بشناساند نام آن است، اگرچه خود نیز



صاحب نام باشد و هیچ موجودی را جز از راه نام و نشان و صفات مخصوصه نمی توان شناخت، زیرا حقیقت هستی هر چیز خود آن است که حواس و مدرکات انسانی جز از راه رنگ، سطح و خاصیت و عوارض آن را در نمی یابد. صفات و آثار هم، از نظر نمایاندن، «اسم» اند و از نظر آثارِ مخصوص به خود، مسمی و صاحب عنوان اند: چنان که حروف و کلمات خطی از نظر نمایاندن کلمات صوتی اسم اند و خود نیز موضوعات مستقل اند، و کلمات خطی و صوتی نمایاننده صورت های ذهنی [است]، و صور خیالی و عقلی نمایاننده حقایق بیرون از ذهن است؛ و همه آن ها، از جهت نمایندگی، انعکاس اسماء و صفات اند که قوای حسی و ادراکی آدمی از راه حواس و به وسیله قدرت تعقل و تجربه درمی یابد. لغات و نام های لفظی هم با وضع طبیعی، نمایاننده آثار و صفات اعیان خارج از ذهن اند. پس این وجود آدمی و حواس و ادراکات اوست که همه پرورده های خلقت را از زیر پرده خفا و بی خبری بیرون می آورد. این قدرت های درک و احساس و تعقل، حقیقت تعلیم اسماء است که به تدریج از حواس ظاهر به سوی عقل و با افکار و تجربه های عمومی بشر همی پیش می رود. (تعلیم آموختن تدریجی است. یکباره فرا گرفتن بدون تعلّم، وحی و الهام نامیده می شود).<sup>۱</sup> این قدرت تعلّم و فطرت جوینده چون با قدرت اختیار و تصرف در پدیده آدمی بهم پیوست، صاحب مقام خلافت می گردد، زیرا خلیفه دومین کسی است که جای نخستین بنشیند و کار وی را انجام دهد و تکمیل کند. اگر چنین موجود دراک و متصرفی در جهان سریر نمی آورد، همه آفریدگان زیر پرده بی خبری و فراموشی می مانند؛ آن گاه نه عالم، شکوه و

۱. توضیح اینکه وقتی فعلی از باب تفعیل متعدی شود نشان دهنده آن است که آن فعل به تدریج و در طول زمان انجام گرفته هر عمل بالاتری بر پایه عمل پایین تر پیشین پدید آمده است که تعلیم بهترین نمونه آن است، ولی اگر فعلی یکباره و بدون طی مراحل در طول زمان انجام بگیرد، آن را از باب افعال متعدی می کنند مانند الهام و ایحاء یعنی آموختن یکباره مطلبی به کسی.



جلال و جمالی داشت و نه هیچ آفریده‌ای به ثمر و نتیجه می‌رسید و ارزش و برتری هر یک بر دیگری نمایان نمی‌شد.<sup>۱</sup> دست قدرتِ نخستین می‌سازد و دست قدرتِ خلیفه می‌پردازد. حکمتِ نخستین هر چه را با خواص و آثار می‌آفریند، حکمت و عقل دومین آن را آشکار سازد و به راه می‌اندازد. اگر معنا و سرّ خلافت این باشد، پس هر فرد آدمی، در حد قدرت عقلی خود و درک اسماء و تصرف در آن، خلیفه است؛ و خلفای گزیده آن چنان مردمانی اند که به اسرار آدمی آگاهند و استعداد های نهفته بشری را رو به خیر و کمال می‌برند و به مردم مستعد، لیاقت مقام خلافت می‌دهند. از نظر این خلفای برگزیده و بحق، موجودات حقیقت ثابت و واقعی ندارند و همه اسماء حق‌اند. این بیان جامع، جامع تعبیرات و تفسیراتی است که از اسماء شده است.

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ». «ثُمَّ» که برای [نشان دادن] فاصله زمانی معطوف از معطوف علیه است، دلالت بر این دارد که زمانی [دراز] پس از تعلیم [اسماء] به آدم، آن‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت، نه یک مرتبه نمایاند. چنان که نتیجه تجربیات علمی پس از زمانی در معرض نمایش گذاشته می‌شود و برای همه کسانی که از اسرار و رموز آن ناآگاه بودند آشکار می‌گردد. ضمیر جمع مذکر «هُم» راجع به ذوات و مسمیات است، از جهت دلالت اسماء بر آن‌ها. به جای «ها» «هُم» آمده با آنکه مرجع به ظاهر یکی است، تا دو نظر و دو گونه درک را برساند: آدم از راه تعلیم خداوند اسماء را فراگرفت، چه علمش به آفریدگان تنها با یاد گرفتن آثار و خواص آن‌ها می‌بود. زیرا حقایق و ذوات از چشم عقل آدم پنهان بود، ولی راه درک

۱. این توضیح مفهوم حدیث قدسی: «خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ»: آفریدگان را آفریدم برای اینکه شناخته شوم، است. (ویراستار)، این عبارت گرچه به حدیث قدسی معروف است اما آن را در کتب روایی شیعه و سنی نیافتیم. اما در بحار الانوار، همان، ج ۸۷، ص ۳۴۴ و در شرح اسماء الحسنی، ملاً هادی سبزواری، بصیرتی، قم (سنگی)، ص ۶۴، به آن اشاره شده است.



فرشتگان تعلم، یعنی فراگرفتن تدریجی و استدلالی نیست، بلکه نمودار شدن و شهود ذوات و حقایق است، نه درک آثار و صفات. پس از آنکه اسماء در مراتب ذهن و آینه روح آدم تجلی کرد و ذات آن‌ها به صورت خیالی و عقلی تحقق یافت، یا چون آثار اسماء و خواص آن‌ها با تصرف آدم در خارج و عالم طبیعت ظهور کرد، در معرض نظر فرشتگان درآمد. بنابراین، همان اسماء عرضه شده در نظر فرشتگان مسمیاتند: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ» و آثار آن‌ها، اسماء اسماء اند: «أَسْمَاءٌ هَؤُلَاءِ». به هر حال، راه فراگرفتن آدم، تعلیم و فراگرفته، اسماء. و چگونگی دریافت فرشتگان، عرض [اسماء] و دریافت شده آن‌ها، مسمیات است. می‌شود مرجع ضمیر جمع «هَم» آدم باشد از جهت نوع.<sup>۱</sup>

«فَقَالَ أَنْبِؤُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». فرشتگان پیش از ظهور آدم، نه به خواص و اسماء ذوات پرورده‌های خود آگاه بودند و نه به آثار خارجی این اسماء؛ تنها در وجود آدم این اسماء ظهور نمود و نمایانده شد. تا اینجا از نام و نشان و تجلی اسماء در خارج آگاهی نبود. بارخ نمودن اسماء در وجود آدم و عرضه بر فرشتگان، آن‌ها به کوتاهی اندیشه خود درباره آدم پی بردند؛ آن‌گاه به آن‌ها اعلام شد که اکنون به اسماء این‌ها خبر دهید، اگر در مقایسه میان خود و آدم که خود را [از او] برتر و شایسته‌تر می‌دانستید، راست می‌پندارید؟

۱. توضیح اینکه لفظ «اسماء» جمع مکسر است و ضمیر آن باید به صورت مفرد مؤنث بیاید، یا اینکه در این جمله «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» ضمیر اسماء را به صورت جمع مذکر «هَم» بیان کرده است. از این روی برداشت مؤلف چنین بوده است که ضمیر «هَم» راجع به اسماء نیست بلکه راجع به ذاتها و صاحبان آن نام‌ها (مسمیات) است، زیرا هر اسمی راهنمایی‌کننده به ذات و حقیقت آن است. خداوند با همین جمله کوتاه که اعجاز ایجاز است، مطالب مفصلی را به ما آموخته است که درک حقیقت یاب آیت الله طالقانی پرتوی از آن‌ها را دریافته تا آنجا که در توان داشته بر ذهن خوانندگان بازتابیده است. تأمل در توضیحات و تعبیرات مؤلف، چنانکه تیت و قصد آن شادروان بوده، بیدار سازنده و برانگیزنده اندیشه‌ها و خردها و دقت نظر هاست.

تا اینجا، مقایسه میان خلیفه نوظهور و فرشتگان کهنه کار و مسابقه آن‌ها، با دو امتیاز به برتری و شایستگی آدم منتهی شد: یکی فراگرفتن اسماء و دیگر تحقق بخشیدن به آن‌ها. در این مرحله فرشتگان پاکی و حکمت اراده پروردگار را مشاهده کردند و به محدودیت وجود علم خود پی بردند و به زبان عجز و اعتراف به تقصیر، گفتند: ای ذات و خواست از هر کوتاهی و نقصی برتر، تو منزّه و پاکی؛ ما نمی‌دانیم جز همان چیزی که ما را به آن محدود ساختی. همین [قدر] می‌دانیم که علمت محیط و نافذ و کارت حکیمانه است. هر که را برای کاری ساخته‌ای و در حد وجودش آنچه را باید به وی آموخته‌ای.

سومین امتیاز و برتری آدم را از آیه بعد، می‌توان دریافت؛ نظام عالم را بر این پایه به پا داشته‌ای: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...» امتیاز نهایی خلیفه را با دقت در آیه بعد می‌توان یافت.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»